VARLIQ وارلیق

Dil, Ədəbiyyat, Mədəniyyət və Cəmiyyət Araşdırmaları Dərgisi
Dil, Edebiyat, Kültür ve Toplum Araştırmaları Dergisi
Journal of Language, Literature, Culture and Social Studies
İkinci Dönem. Sayı: 2026: 44(2), ss. 39-42
Telif Haqqı©Varlıq Dergisi

دکتر زهتابی و اولین کتاب ترکیِ من

● **مریم نیک بخت**[۱]

قلم در دست گرفتن و نوشتن در مورد اسطوره آذربایجان، مرحوم پروفسور زهتابی جسورانه‌ترین عمل من در طول حیات بوده و به راستی نوشتن مکرر تمام سختی و تبعید و آنچه زیسته‌اند، چیزی جز قلم فرسایی نیست. چرا که نوشته‌ها هیچ کدام، یک از هزار آنچه که بوده را بیان نتوانند کرد.

سال‌های تبعید در سیبری و دوشنبه که اتهامش حق‌خواهی بود، یا سال‌های زندان به جرم عشق به زبان مادری، سال‌های غربت، مهاجرت و تنهایی تحمیل شده از سوی حکومت پهلوی و یا سال‌های دوری از خانواده،

کدام را شرح می‌توان داد که غم و رنج زیسته استاد را به درستی تفسیر نماید. رنجی که با ذره ذره وجودش لمس می‌کرد، از به بند کشیدن زبان، هویت و فرهنگ سرزمینش، از اینکه کودکی در مدرسه تحقیر می‌شود،

و مادری در خانه، از سکوت و گنگ ماندن قشر تحصیل کرده و تمام آنچه که روح آزادی‌خواهش را زخم می‌زد.

ایشان درمان این زخم را تنها در مطالعه، تحقیق، تدریس و آگاهی یافت.

[۱] کارشناس ارشد روانشناسی؛ ایمیل: maryam.nikbakht1983@gmail.com

نوشته‌های بی‌نظیرش در زمینه‌های تاریخی و ادبی آنقدر پربار است که گاه فراموش می‌کنیم شاعری کم نظیر نیز بودندکه در زمره شاعران برتری همچون استاد شهریار جای دارند.

شعرهایی با مضامین عمیق و گاه اعتراضی همانند شعر معروف «سو دئییبدیر منه اولّده آنام، آب کی یوخ...» شعری که در ادبیات شفاهی مردم آذربایجان تثبیت شده است.

ایشان در طول حیات خویش برای حفظ زبان و هویتشان تلاش‌های بی‌وقفه و فداکاری‌های بسیاری کرده، متعاقبا تاثیرات بسیار زیادی نیز در این زمینه داشته‌اند.

شاگردان برجسته و روشنفکری که اکنون از فعالین و نوابغ آذربایجان به شمار می‌آیند؛ همچنین نگارش کتاب‌هایی که در راستای احیای تاریخ آذربایجان بوده‌اند، همه نشان از وطن‌دوستی و بینش آینده‌نگر ایشان است و به راستی تماماً برازنده شخصیت فاخری همچون اوست.

هرچند سعادت دیدار و شاگردی و بهره‌مندی از حضور ایشان را نداشتم، لاکن نقش بزرگوار حتی پس از وفات را نمی‌توان انکار کرد؛ کتاب‌ها و نوشته‌هایشان همواره برای همه ما منبع و ماخذ کسب حقیقت است.

خاطره کوتاهی نقل می‌کنم شاید خالی از لطف نباشد.

سال‌های اول ورود من به دانشگاه و آشنا شدن با تاریخ و هویتم به لطف فعالین عزیزی که آن سال‌ها در دانشگاه ارومیه برای آگاهی دوستان جوان خود تلاش می‌کردند بود.

طبیعتاً من تا آن زمان به سبب سیاست‌های آسیمیله‌ای که گریبان اکثر خانواده‌ها و جوانان آذربایجانی را گرفته بود چیزی در مورد بزرگانی همچون پروفسور زهتابی، تاریخ آذربایجان و حتی خواندن و نوشتن به زبان خودم را نمی‌دانستم. کم کم در جو دانشگاه و فعالیت‌های موجود قرار گرفتم و نام پرفسور در کلاس‌های تاریخ خوانی و ادبیاتی که آقای الف. ساوالان برایمان برگزار می‌کرد به گوشم خورد. تاکید آقای رشیدی بر خواندن کتاب‌های ترکی وتشویق به نوشتن به زبان خودمان رقابتی دوست داشتنی را سبب شده بود که هر کدام سعی در بردن آن داشتیم.

اردیبهشت سال ۸۱ یا ۸۲ بود. انجمن دانشگاه ارومیه که آن زمان‌ها مسئولیت اداره آن با به اصطلاح بچه‌های خودی و آگاه بود عده‌ای از دانشجویان را برای بازدید از نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران انتخاب کرد و خوشبختانه من هم به لطف هم اتاقی و دوستی که نقش مهم و پررنگی را در بیداری و آگاهی من داشت (خانم م .مهدی زاده) جزو همین گروه بودم. اولین جایی که رفتیم غرفه فروش کتاب‌های ترکی بود. به نیت خرید کتاب قطور «تاریخ دیرین ترکان ایران» را برداشتیم در حال ورق زدن بودیم؛ فردی هنگام عبور از جلوی غرفه با صدای بلند گفت: غرفه فاشیست‌ها! و به همان سرعت از طرف مهسا. م جواب گرفت که اگر شوونیستی بود می‌پسندیدی. و من حیران میان این دو واژه و کتاب تاریخ مانده بودم.

زندگی دانشجویی و دوری از خانواده، همچنین مسئولیت اداره درست اموراتمان با خودمان بود و طبیعتاً پول خرید دو جلد کتاب غیر درسی برای ما خیلی سنگین بود. برای همین تصمیم گرفتیم کتاب را هر دو با هم خریده و مشارکتی استفاده کنیم؛ هرچند که این خرید برابر بود با مخارج معادل چند روز ما. اما آنقدر شوق خواندن داشتم که بدون سبک و سنگین کردن این چند روز و برای پیشی گرفتن از رقبا، آن را خریدم. این اولین کتاب به زبان ترکی بود که داشتم؛ صاحب چیزی بودم که وجود و هویت مرا بدون هیچ تحقیر و تغییری تایید می‌کرد.

تابستان همان سال شروع به خواندن کتاب کردم. املای کلمات برایم در ابتدا سخت و ناآشنا بود؛ اما انشا آن حسی آشنا را در وجودم بیدار می‌کرد. جمله‌ها تشکیل شده بود از تمام کلماتی که ما در طول روز در خانه و جاهای دیگر استفاده می‌کردیم.

با تمام کردن یک جمله گویی فتح عظیمی رخ می‌داد و برایم یک دستاورد و پیروزی محسوب می‌شد. با تمام سختی در خواندن آنقدر دلچسب بود که نمی‌توانستم از آن بگذرم. گاه جمله‌هایی را هم برای بقیه می‌خواندم. مادرم می‌گفت: درس‌های شما را ترکی یاد می‌دهند، چه دانشگاه خوبی!

سه ماه تابستان برایم چالشی بود شیرین و به یاد ماندنی. این‌گونه خواندن ترکی را با این اثر ارزشمند شروع کردم؛ اثری که باعث شد بعدها در خواندن متون دیگر سریع‌تر و راحت‌تر عمل کنم و تاریخی که برایم آینده را رقم زد.

سال‌ها بعد و با گذشت تقریباً دو دهه از زمان دانشجویی روزگار و شرایط زندگی فرصتی را برایم فراهم آورد تا در آنکارا چند صباحی در کنار استاد گرانقدر سئوگی کافالی زندگی کنم. ایشان و همسرشان پرفسور مصطفی کافالی هر دو از بزرگانی بودند که محبتی عمیق و صمیمیتی دیرینه با مردم آذربایجان داشتند. منزلشان در ترکیه مامن بسیاری از آذربایجان‌ها بود.

خاطرات ارزشمندی از بزرگانی چون پروفسور زهتابی بیان می‌کرد. در یکی از خاطراتشان نقل می‌کردند که پروفسور هنگام پیروزی انقلاب در بغداد زندگی می‌کردند و موقعیت خوبی هم آنجا داشتند. به نقل از ایشان «در همان اثنا بعد از پیروزی انقلاب بود؛ همراه همسرشان به آنکارا آمدند و با مرحوم مصطفی کافالی در مورد برگشتن به ایران صحبت کردند. هر چقدر من و مصطفی اصرار کردیم که از این تصمیم منصرف شود نپذیرفت. همسرش خاور خانم که خودشان هم استاد بزرگی بودند اصلاً راضی به این بازگشت نبود و با گریه از ما می‌خواست تا به هر طریقی که شده نظر او را تغییر داده و راضی به زندگی در بغداد کنیم. هرچه ادله و منطق برایش ردیف کردیم نپذیرفت. می‌گفت شرایط تغییر کرده و من باید به وطنم و تبریز بازگردم؛ باید برای خدمت به خاک و مردم سرزمینم از آنچه که اکنون دارم بگذرم؛ آنجا به وجود من نیاز دارند. تمام اصرارها و گریه‌ها هیچ کدام نتوانست ذره‌ای در

تصمیم ایشان خلل وارد کند و در نهایت به تبریز بازگشت. اما متاسفانه آنجا هم آنطور که شایسته ایشان بود مورد تکریم واقع نشد و محبوس گردید اما همچنان راهی را که انتخاب کرده بود ادامه داد.»

آری پروفسور زهتابی با تمام آنچه که برایش رقم زدند هیچگاه از هدف خود و آرمانش دست نکشید. سال‌ها در شبستر در منزل خود و حتی بدون چشم داشت از کسی تمام تلاشش را کرد تا شاگردانی را پرورش دهد که پس از خودش ادامه دهنده این حرکت باشند و آموخته‌هایش همچنان معتبر و بی نقص‌اند.

راهش پر رهرو.